



اما در ابتدا، برخلاف ترامپ که برای مثال در نمونه صحرای غربی سیاست‌های همیشگی آمریکا را فدا کرده بود، حاضر نشد تمام وجوه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در خدمت این توافق‌ها قرار دهد. با حذف شدن چنین بده‌بستان‌هایی از فرآیند مذاکرات که براساس آن این آمریکا بود که به‌جای اسرائیل به طرف‌های مذاکره‌کننده امتیاز می‌داد، پرورنده عادی‌سازی جذابیت کمتری پیدا کرد. در نیمه نخست سال ۲۰۲۳ محاسباتی در کاخ سفید تغییر کرد. در این دوران عادی‌سازی روابط یک مسئله بسیار مهم برای امنیت ملی آمریکا به حساب آمد. به‌طور اخص این نگرانی که ممکن است عربستان سعودی به مدار سیاسی و اقتصادی چین وارد شود، با تشدید رقابت‌ها میان واشنگتن و پکن هم‌زمان شد. آمریکا می‌خواست که ریاض را در محدوده نفوذ خود حفظ کند و از چین دور نگه دارد. به همین دلیل بار دیگر تلاش‌ها برای عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل در واشنگتن شدت گرفت و دولت بایدن تصمیم گرفت که به دلیل نگرانی‌هایش می‌تواند امتیازهای جدی در سیاست خارجی به ریاض بدهد. از جمله این امتیازهای احتمالی می‌توان به یک پیمان امنیتی الزام‌آور و کمک به توسعه فناوری هسته‌ای اشاره کرد. واشنگتن باور داشت بدون اضافه کردن مسئله اسرائیل به پرورنده ریاض، نمی‌تواند برای چنین امتیازهایی از کنگره پاسخ مثبت بگیرد.

عربستان سعودی که از ابتدا به‌عنوان اصلی‌ترین هدف فرآیند عادی‌سازی شناخته می‌شد، حاضر شد این ایده را اندکی مرموزتر کند و گام‌های مثبتی از جمله تقویت هماهنگی‌های امنیتی و باز کردن آسمان به روی هواپیماها، به سمت اسرائیل برداشت. هم‌زمان رهبران عربستان سعودی به‌صورت متناوب تعهدشان را به ابتکار صلح عربی مورد تأکید قرار می‌دادند. براساس این طرح عادی‌سازی روابط با اسرائیل منوط به تشکیل کشور فلسطینی بود. در عین حال روابط سرد میان محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی و جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا، احتمال موفقیت فوری را بسیار کم می‌کرد اما هم‌زمان با جدی‌تر شدن رویکرد دولت بایدن به چنین توافقی در تابستان ۲۰۲۳، ولیعهد سعودی روزبه‌روز بیشتر برای عادی‌سازی روابط به ازای پیشرفت جدی در شراکت راهبردی آمریکا و عربستان تعامل می‌کرد. در کنار عربستان سعودی، سودان هم پس از آنکه اواخر ۲۰۲۰ نسبت به عادی‌سازی روابط با اسرائیل منوط به تشکیل کشور فلسطینی تمایل باعث شد الی کوهر، وزیر خارجه اسرائیل، فوریه ۲۰۲۳ به خاپو، پایتخت سودان سفر کند. دیگر نامزدهای احتمالی توافق عادی‌سازی مانند عمان، کامل در جهت مخالف تغییر جهت داده‌بودند. دسامبر ۲۰۲۲ پارلمان عمان قانون منع روابط با اسرائیل را به حوزه‌های جدیدی توسعه داد. براساس این قانون هرگونه دیدار یا ارتباط با شخصیت‌های اسرائیل در حوزه‌های ورزشی، فرهنگی و هنری چه در حوزه عمومی و چه در حوزه دولتی ممنوع شد. چنین قانونی پیش از این هم پیش‌دستانه توسط یک نامزد نام‌محتمل‌تر برای عادی‌سازی، یعنی عراق تصویب شده بود و بعد از آغاز بمباران غزه توسط اسرائیل توسط تونس هم پیش‌نویس چنین قانونی ارائه شد. با این حال نمی‌توان گفت که پروژه عادی‌سازی صرفاً قربانی عملیات ۷ اکتبر است، بلکه دست‌کم ۵ ضعف اساسی و درهم‌تنیده وجود دارد که باعث شد شتاب این پروژه در سه سال گذشته کمتر شود.

نخستین مسئله این بود که توافق‌های ابراهیم دستاوردهای قابل توجهی نداشت یا دست‌کم در مورد آنچه از طریق آن به دست می‌آمد، تلقی اشتباه وجود داشت یا اینکه اغراق شده بود. هرچند ادعا شده بود که این توافق‌ها، توافق صلح هستند، اما در واقع طرف‌های توافق هرگز با هم در جنگ نبودند. در واقع این توافق‌ها

بین طرف‌هایی که با هم روابط غیررسمی داشتند، روابط رسمی ایجاد کرد. در عمل این توافق‌ها بر بنیادهای لرزان، ایجاد یک ائتلاف با هدف امنیتی‌سازی بنا شده بودند. به همین دلیل این توافق‌ها از طرف توافق‌های جایگزینی که توانایی بیشتری در ایجاد نتیجه مطلوب داشتند، به رقابت کشیده شدند. این توافق‌ها مسیر تجارت را با اسرائیل باز می‌کنند و باعث شدند تا توافق تجارت آزاد بین اسرائیل و امارات متحده عربی به مرحله امضا برسد، با این حال نه بحرین و نه امارات متحده عربی برای رونق اقتصادی اساساً نیازی به تجارت با اسرائیل نداشتند. حتی این هدف که عادی‌سازی روابط با اسرائیل می‌تواند باعث روابط پایدارتر با ایالات متحده آمریکا باشد، بیشتر یک مفهوم ذهنی بود تا یک نتیجه قطعی. در عوض توافق کمپ‌دیوید بین اسرائیل و مصر از آنجا که به دنبال پایان دادن به جنگ طولانی مدت بین دو همسایه بود و می‌خواست سرزمین‌های از دست‌رفته را بازگرداند، برای ۴۰ سال دوام آورد. همه دستاوردهای دیگر این توافق‌ها فرعی بودند.

دومین اشکال اساسی این توافق‌ها که غیرمرتبط با اشکال نخست هم نیست، وابستگی عمیق به ایالات متحده آمریکا به‌عنوان زیربنای این توافق‌ها بود. طرف‌های عربی از آمریکا انتظار داشتند در ازای رسمی شدن روابطشان با اسرائیل، منافع ملموسی به آنها ارائه دهد. به عبارت دیگر توافق‌ها از مسیر طرف سوم می‌گذشت که به‌جای اینکه در جایگاه ارائه‌دهنده قرار داشت. به همین ترتیب، نتیجه این توافق‌ها به شدت تحت تأثیر سیاست داخلی دموکراتیک آمریکا قرار داشت که تحت تأثیر تحولات در رأس قدرت و تغییر دیدگاه آمریکا به منافع عمومی آمریکا قرار داشت. در سال‌های اخیر قابل اتکا بودن ایالات متحده آمریکا به تدریج مورد تردید قرار گرفته است. قطعی شدن سیاست حزبی در ایالات متحده آمریکا کم‌کم در سیاست خارجی این کشور تأثیر می‌گذارد. این موضوع را به وضوح می‌شد در عملکرد دولت دونالد ترامپ دید که سیاست‌های دولت باراک اوباما را به عقب برگرداند. از جمله اقدام‌های ترامپ خروج از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) یا توافق هسته‌ای با ایران بود. هرچند این اقدام ترامپ منافع برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس را تأمین می‌کرد، اما عملاً اقدامی بود که نشان می‌داد چگونه یک دولت می‌تواند توافق‌نامه مهم سلف خود را لغو کند و در نتیجه به مجموعه اعتبار آمریکا آسیب بزند. در پس زمینه مواجیه‌پر مخاطره با ایران، چنین بی‌ثباتی‌هایی در سیاست خارجی آمریکا باعث می‌شود که این کشور غیرقابل اعتماد باشد. علاوه بر این، افکار عمومی آمریکا چندان تمایلی به یک مداخله نظامی در خاورمیانه ندارند. به‌خصوص اگر قرار باشد این مداخله نظامی با هدف دفاع از منافع دیگر کشورهای انجام شود و نه دفاع از منافع آمریکا. هرچند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل، از تمایل آنها برای قرار گرفتن زیر چتر تعهدات سخت و سخت امنیتی آمریکا، مشابه اسرائیل ناشی می‌شود، اما توافق‌های ابراهیم هیچ تضمین جدی‌ای در این خصوص ارائه نمی‌دادند. شاید مهم‌ترین عنصر ملموس این توافق‌ها برای امارات متحده عربی این بود که ۵۰ فروند جنگنده اف-۳۵ دریافت کند که هیچ‌گاه عملی نشد.

ضعف اساسی سوم هم مستقیماً به ضعف دوم مرتبط بود، یعنی افزایش شدید «احتمال تشدید تنش». با توجه به اینکه این توافق‌ها بر مبنای ایجاد یک ائتلاف برای مهار ایران امضا شده بودند، در نتیجه تا آن توافق‌هایی خصوصاً آمیز بودند. اما امارات متحده عربی، بحرین و عربستان سعودی به‌عنوان کشورهای خط مقدم، بیشترین آسیب‌پذیری را در مقابل احتمال حمله ایران داشتند. به همین دلیل مادمی که این توافق‌ها توانایی بازدارندگی کاملاً عملیاتی و بدون شک و تردید در مقابل ایران ارائه نمی‌کرد، چنین آرایش مستیزه جوانب‌های به شکل جدی سطح مخاطرات را برای کشورهای عربی حوزه خلیج فارس افزایش می‌داد. سال‌های گذشته به‌خوبی احتمال افزایش تنش را نشان داد به شکلی که عربستان سعودی و امارات متحده عربی بارها شاهد حملات به زیرساخت‌های غیرنظامی خودشان بودند. هرچند اثر این حملات فاجعه‌بار نبود اما این پیام‌رسانی‌سند که چنین حملاتی امکان‌پذیر است. اما پیام مهم‌تر این بود که واکنش ایالات متحده آمریکا و متحدانش به چنین حملاتی در بهترین حالت «ضعیف» است. برای مثال تاسیسات نفتی عربستان سعودی در سپتامبر ۲۰۱۹ هدف حملات هماهنگ با استفاده از پهپادها و موشک‌های کروز ساخت ایران توسط جنگجویان حوثی تحت حمایت ایران در یمن قرار گرفت. به‌رغم اینکه این حمله فقط یکی از حملات متعدد به زیرساخت‌ها در حاشیه خلیج فارس و خطوط کشتی‌رانی بود، دولت ترامپ در مقابل آن فقط حاضر شد چند هزار نیروی نظامی آمریکا را برای تقویت خطوط دفاعی به منطقه اعزام کند و به وضوح گفت: «این حمله علیه عربستان سعودی بود و نه حمله‌ای علیه ما». این اتفاق در کنار واکنش‌های ضعیف دیگر آمریکا در مقابل حملات دیگر باعث شد که اعتماد به حفاظت آمریکا مورد تردید قرار گیرد و به نوبتی یک زنگ خطر برای شرکای دیگر ایالات متحده آمریکا بود که به این حفاظت متکی بودند. علاوه بر این اقدام مذکور باعث شد تا عملی بودن ایجاد یک ساختار امنیتی مشترک منطقه‌ای مانند پدافند مشترک هوایی (MEAD) زیر سؤال برود. از آنجا که کشورهای حاشیه خلیج فارس هیچ کنترلی بر اقدام‌های نظامی اسرائیل، از جمله «جنگ در سایه» علیه ایران نداشتند، پیوند مستقیم با اسرائیل می‌توانست باعث شود که کشورهای حاشیه خلیج فارس به هدف مستقیم ایران تبدیل شوند. انور قرقاش، مشاور دیپلماتیک رئیس‌جمهور امارات متحده عربی ژوئیه ۲۰۲۲ در سفر جو بایدن به منطقه، به این موضوع اشاره کرد. قرقاش در واکنش به تردیدهایی که در مورد منافع امارات متحده عربی برای پیوستن به ناتو خاورمیانه وجود داشت، گفت: «ما برای همکاری آمادگی داریم، اما نه همکاری برای هدف قرار دادن کشوری در

منطقه و من به‌طور اخص به ایران اشاره می‌کنم.» او اضافه کرد: «امارات متحده عربی عضو هیچ گروهی از کشورها نخواهد بود که در مسیر مواجهه قرار داشته باشند.»

چهارمین ضعف اساسی این توافق‌ها عدم محبوبیت فراگیر عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل براساس نظرسنجی‌ها در منطقه و به‌ویژه درون کشورهای طرف توافق بود. هرچند این دولت‌ها بر این اساس اقدام کرده بودند که آرمان فلسطین محبوبیت خود را از دست داده است، اما این تصور به صورت پیوسته به چالش کشیده می‌شد. شاید مهم‌ترین مثال در این مورد واکنش افکار عمومی کشورهای عربی به بمباران وحشیانه غزه توسط اسرائیل باشد که عامل برگزاری راهپیمایی‌های گسترده در حمایت از فلسطین در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و حتی فراتر از آن شد. البته قبل از این اعتراض‌ها هم شاهد رویدادهای مهم دیگر بودیم: از جمله نمایش پرچم فلسطین به شکل گسترده در جام جهانی ۲۰۲۲ قطر در حمایت از فلسطین. از آنجا که حمایت از آرمان فلسطین به شکل عمیقی با بافت اجتماعی کشورهای عربی در هم تنیده شده است، حتی با توجه به تلاش‌های بسیار زیادی برای تغییر دیدگاه جوامع نسبت به اسرائیل و صهیونیسم در نقاطی مانند امارات متحده عربی، بعید است که به‌زودی شاهد تغییری در این حمایت باشیم. با توجه به عدم محبوبیت عادی‌سازی، نه تنها اعتبار کشورهای عربی که به این توافق پیوستند، در افکار عمومی آسیب جدی دید، بلکه باعث شد رقبایی مانند ایران و مخالفان داخلی موضع حمایت از فلسطین و مخالفت با اسرائیل را تحت انحصار خود درآورد.

پنجمین نقطه ضعف اساسی در این توافق‌ها موضوع عوامل زمینه‌ای برای تسهیل این توافق‌ها و احتمال تحول در آینده نزدیک بود. نه تنها عادی‌سازی در دوران بهار عربی رخ داد که موضوع فلسطین در این دوران تحت تأثیر بی‌ثباتی گسترده منطقه‌ای قرار گرفته بود، بلکه در دورانی رخ داد که آمریکا هم‌زمان اصلی منطقه خاورمیانه بود و پس از دوران توافق‌های اسلو اتفاق افتاد که در آن سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل با هم وارد همکاری شدند و زمینه برای برخی کشورهای عربی ایجاد شد که به صورت غیررسمی با اسرائیل وارد تعامل شوند. امروزه فشارهای ناشی از دوران بهار عربی باعث ایجاد روندی در منطقه شده است که دولت‌ها به دنبال تنش‌زدایی در منطقه باشند، هم‌زمانی آمریکا پیوسته به چالش کشیده می‌شود و دوران توافق‌های اسلو با یک دوران کاملاً فایده‌تر جایگزین شده است که تحت تأثیر شدید ضمیمه‌سازی سرزمین و آبرازاید قرار دارد. هرچند عبارات هنوز فروکش نکرده است، اما به نظر می‌رسد که حمله ۷ اکتبر عباس و تحولات پس از آن باعث شود که پس زمینه‌ای که در آن توافق‌های عادی‌سازی اسرائیل و کشورهای عربی ممکن شد از بین برود. حملات بی‌رحمانه اسرائیل به غیرنظامیان در غزه در مقابل چشمان جهان عرب و جهان اسلام، نه تنها باعث شده است که ایجاد روابط با اسرائیل به لحاظ سیاسی غیرقابل دفاع شود بلکه باعث می‌شود که فشار بر دولت‌هایی که چنین روابطی ایجاد کرده اند افزایش پیدا کند تا این روابط را قطع کنند.

در ادامه چه خواهد شد؟

با توجه به این پنج ضعف اساسی، هیچ عجیب نیست که دولت‌های حاشیه خلیج فارس به فکر بازنگری در رویکردشان نسبت به ایران افتاده‌اند و دنبال آشتی با ایران هستند. ماه اوت سال ۲۰۲۲ امارات متحده عربی و کویت روابط دیپلماتیکشان را با ایران بعد از گذشت ۶ سال از قطع روابط، از سر گرفتند. عربستان سعودی مارس ۲۰۲۳ در یک توافق مهم که پس از دو سال مذاکره، در نهایت با وساطت چین به دست آمد، با از سرگیری روابط با تهران موافقت کرد. در فاصله کوتاهی با این توافق بحرین هم وارد تعامل‌هایی با ایران شد و انتظار می‌رود که اردن و مصر هم به دنبال عادی‌سازی روابط با ایران باشند، هرچند که این دو کشور هنوز وارد این کار نشده‌اند. کشورهای حاشیه خلیج فارس در عین حال رویکردشان نسبت به امنیت منطقه‌ای را هم عوض می‌کنند، از جمله این تغییر‌ها می‌توان به بیابانه‌های امارات متحده عربی در ماه مه ۲۰۲۳ اشاره کرد که از ائتلاف دریایی تحت رهبری آمریکا برای مواجهه با ایران خارج شد. امارات در کنار عربستان از سازوکار امنیت منطقه‌ای صحبت می‌کنند که شامل ایران هم بشود.

برخلاف توافق‌های ابراهیم، عادی‌سازی روابط با ایران بر مبنای پایان دادن به خصومت میان طرف‌های توافق است و باعث خواهد شد که میزان رقابت در منطقه از بین برود. در عین حال چنین توافق‌هایی براساس منافع اساسی طرف‌ها است که شامل عمل مداخله و احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورهای منطقه و پایان دادن به جنگ یمن می‌شود. این تحولات می‌تواند به هدف غایی همه طرف‌ها برای آزاد کردن منابع برای کمک به توسعه اقتصادی کمک کند. در حالی که چین با میانجی‌گری در توافق میان ایران و عربستان سعودی مشارکت کرد، به‌عنوان بزرگ‌ترین طرف تجارت خارجی هر دو طرف این توافق را تشویق کرد و آنگونه که گزارش شده است ضامن اجرای آن نیست و هیچ امتیازی برای انجام این توافق ارائه نکرده است. برای کشورهای مانند عربستان سعودی چنین رویکردی نسبت به عادی‌سازی با اسرائیل اولویت دارد، چرا که باعث آسیب به اعتبار و حیثیت دولتش نمی‌شود. توافق با ایران توسط فلسطینیان و دیگر بازیگران منطقه‌ای مورد تحسین قرار گرفت و کسی آن را خیانت توصیف نکرد، در حالی که توافق‌های ابراهیم چنین باز خوردی داشتند. البته معنایش این نیست که توافق‌های آشتی با ایران هیچ نقطه یمن ندارد یا موفقیت آنها تضمین شده است، بلکه معنای این نتیجه‌گیری این است که منطق اساسی توافق‌های آشتی با ایران نسبت به توافق‌های عادی‌سازی با اسرائیل، قوی‌تر است.

ترجمه: شهاب‌شهرسواری

دیپلمات‌ها



توپ در زمین غرب است

دیپلمات ارشد روسیه می‌گوید، موضع غرب درباره توافق هسته‌ای با ایران ناقص بوده و در حال حاضر توپ در زمین غربی‌هاست. به گزارش ایسنا، میخائیل اولیانوف، نماینده روسیه در سازمان‌های بین‌المللی مستقر در وین روز جمعه گفت: موضع‌گیری غرب در قبال توافق هسته‌ای ایران از بعد راهبردی ناقص بوده و خطر تحریک یک تنش کنترل‌نشده را به دنبال دارد. اولیانوف با انتقاد از غربی‌ها، به خبرگزاری اسپوتنیک گفت: «اوضاع کنونی آکنده از احتمال تنش کنترل‌نشده در هر لحظه است اما این انتخاب آن‌هاست. ما نمی‌توانیم آن‌ها را مجبور کنیم که به میز مذاکره بازگردند و هیچ‌کس نمی‌تواند. این یک کونه‌نظری و نظر راهبردی، یک موضع ناقص است.» دیپلمات ارشد روسیه همچنین گفت، شناس احیای توافق در حال حاضر «اندرک» است و توپ در زمین غربی‌هاست. او پیشتر نیز گفته بود: «اگر آمریکا و تروئیکای اروپایی (آلمان، فرانسه و انگلیس) مانع احیای برجام در سال گذشته نشده بودند، سطح غنی‌سازی در ایران، در حال حاضر، ۳/۶۷ درصد فراتر نبود.»



بیابانه مشترک علیه ایران

آمریکا و سه کشور اروپایی عضو برجام، بیابانه‌ای مشترک درباره گزارش اخیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره برنامه هسته‌ای ایران منتشر کردند. به گزارش ایسنا، آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان شامگاه پنجشنبه و در پی انتشار گزارش جدید آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در خبرگزاری رویترز که در آن ادعا شده بود «ایران تولید اورانیوم با خلوص ۶۰ درصد خود را افزایش داده است» بیابانه مشترکی را صادر و این اقدام ادعایی ایران را محکوم کردند. این کشورها، اقدام تهران را که مدعی هستند باعث «تشدید بی‌وقفه برنامه هسته‌ای ایران می‌شود» محکوم کردند. این چهار کشور همچنین مدعی شده‌اند یافته‌ها نشان دهنده این است که ایران میزان تولید ماهانه اورانیوم ۶۰ تا ۶۰ درصد را سه‌برابر کرده است. آن‌ها همچنین از ایران خواستند تا فوراً این گام‌ها را به عقب بازگرداند و از تشدید تنش در برنامه هسته‌ای خود خودداری کند. آمریکا و تروئیکای اروپایی مدعی‌اند یافته‌ها نشان می‌دهد ایران به نسبت ماه‌های گذشته «گامی به عقب برداشته است.»



انتقاد از اظهارات لیندسی گراهام

ویسکونسن و ریاست جمهوری آمریکا اظهارات اخیر لیندسی گراهام را سناتور هم‌حزبی خود درباره «حذف ایران از نقشه» را مشتمل‌کننده خواند و آن را شدیداً انتقاد کرد. وی در حساب خود در شبکه ایکس نوشت: «برای قرن‌ها دولتمردان آمریکایی «مرگ غیرنظامیان و جنگ به‌عنوان آخرین راه‌حل» را سبک می‌شمارند. اکنون ما افرادی مثل لیندسی گراهام و نیکی هیلی را داریم که افکاری درباره حذف ایران از نقشه دارند. این واقعاً منجرکننده است و چیزهای زیادی درباره نوع حزب جمهوری خواهی که آنها تلاش می‌کنند احیا کنند به ما می‌گوید... لیندسی گراهام، سناتور آمریکایی روز چهارشنبه در این برنامه تلویزیونی در شبکه فاکس نیوز گفت: «بدون ایران، حوثی‌ها وجود ندارند. حوثی‌ها کاملاً توسط ایران حمایت می‌شوند. من الان شش ماه است که می‌گویم... ایران را بزنید. آنها میدان‌های نفتی در فضای باز دارند، سپاه پاسداران مفرهایی دارد که می‌توانید از فضا ببینید. آن‌ها از زوری نقشه محو کنید.»